

بنیاد مطالعات ایران برنامه تاریخ شفاهی

دریاسالار ابوالفتح اردلان

برنامه تاریخ شفاهی

مصاحبه شونده: دریا سالار ابولفتح اردلان

مصاحبه کنندگان: فرشته نورائی و سید ولی رضا نصر

واشنگتن دی.سی.: ۴ سپتامبر ۱۹۸۲ و ۲۷ اوت ۱۹۹۱

فهرست مطالب مندرج درمباحثه با تیمسار ابوالفتح اردلان

صفحه

۱	سوابق شخصی و خانوادگی.
۳	درجه و مقام در نیروی دریائی.
۴	تاریخچه نیروی دریائی، نوسازی .
۸	علل دست نخوردگی نسبی نیروی دریائی در تحولات انقلاب .
۹	علل بی اثرماندن ارتش در جریان انقلاب و نقش شاه
۱۱	نقش شاه در تحولات اجتماعی، علل دیگر انقلاب .
۱۲	از نیروی دریائی به شرکت صنایع الکترونیک ایران ، فعالیتهای شرکت صنایع الکترونیک و شرکتهای وابسته .
۲۳	سیر سریع صنعتی شدن ایران، مسائل و مشکلات آن.
۲۵	روابط پدر و عمو با دستگاه .
۲۶	شاه و نظرات و پیشنهادهای نزدیکان و مسئولان .
۲۷	تفاوت ارتش رضا شاه با محمدرضا شاه، سازمان و فرماندهی .
۳۰	تیمسارمدنی، تیمسارعلوی، نقش آنها بعد از انقلاب .
۳۴	قدرت عظیم نیروی دریائی در منطقه قبل از وقوع انقلاب .
۳۵	قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره، شط العرف، مسئله کردها .
۳۷	تاریخ نیروی دریائی و سوابق خانواده اردلان .
۴۲	نقش نیروی دریائی در ارتش و چگونگی برکناری امرای نیروی دریائی .
۴۷	درباره صنایع الکترونیک و نقش آن در رشد اقتصادی ایران .
۵۵	ساواک و نظارت بر استخدام کارمندان، درباب ساختمان نیروی دریائی .

سؤال: تیمسار اردلان شایسته دنیا شد شروع بکنیم از سالهای اول، از زمینه خانوادگی و بطور کلی زندگی شما تا قبل از وقایع اخیر؟

تیمسار اردلان: بله، بابایم را تقریبا "همه، توایران میشناسند، بزنم به چوب در حدود ۹۸ ساله، وکیل دوره دوم مجلس شورای ملی بوده و همینجور از آنموقع در سیاست بوده تا حالا. خود من تحصیلات اولیه ابتدائی را همینطور دنبال پدرم توشهرستانهای مختلف.

سؤال: پدر شما علیقلی خان اردلان اند؟

تیمسار اردلان: خیر، امان اله اردلان، پدرم و برادر بزرگ اند. علیقلی اردلان برادر کوچکتر است.

سؤال: در واقع بزرگ خانواده پدرتان هستند؟

تیمسار اردلان: تقریبا "بله بزرگ خانواده هستند. و بعدا" تحصیلات ابتدائی و متوسطه ام را تو مدرسه جمشیدجم و فیروزبهرام تا کلاس یازدهم کردم. دوازدهم را در کالج البرز تحصیل کردم، بعد یکسال دانشکده فنی رفتم، نیروی دریائی که تشکیل شد، دانشکده فنی را ول کردم، آمدم نیروی دریائی از طرف نیروی دریائی رفتم انگلستان. آنجا یک مقدار تحصیلات خیلی ابتدائی دریائی کردیم، بعد من رفتم مدرسه مهندسی برق، دیپلم مهندسی برق گرفتم، بعد رفتم مدتی در تهران خدمت کردم، در خرمشهر و تهران شغل های مختلف داشتم، از مهندسی روی کشتی تا رئیس قسمتهای فنی "ساپورت" نیروی دریائی، بعد آمدم انگلستان، و به امریکا دو مرتبه رفتم مدرسه "پوست گرا جویت اسکول" نیروی دریائی امریکا یک لیسانس "منومتیکس" گرفتم و فوق لیسانس الکترونیک گرفتم، کارهای "پی اچ دی" راهم تموم کردم ولی تموم نکردم "پی اچ دی" را ولسی "کورس ورک" و برنامهایش را تموم کردم، برگشتم ایران، رئیس طرح نیروی دریائی بودم، بعد آنموقع که اعلیحضرت یک عده از افسرهای نیروی دریائی را یک درجه اضافی داد، یکیش هم من بودم که شدم معاون فنی و لوژستیک نیروی دریائی تا سال ۱۹۷۲. ۱۹۷۲ فعالیت خارجها در زمینه کارهای الکترونیکی در ارتش زیاد شده بود و یکنفر میخواستند که در واقع اینکارها را تشکیلات بده، بدون اینکه واقعا "بمن بگویند چکار کن، چکار نکن، اینها بمن گفتند که تو بیا این کار را بکن. من خودم پیش خودم نشستم دیدم که واقعا" این کار فقط تنها در ارتش بدرد نمیخوره، باید یک کاری کرد برای ایجاد صنعت برای همه مملکت. بنا بر این من یک طرحی برای تشکیل شرکت صنایع الکترونیک ایران دادم که اعلیحضرت تصویب کردند

و شرکت صنایع الکترونیک ایران را تشکیل دادیم که درسته که وابسته به صنایع نظامی بود ولی در شورای عالی که در واقع مثل هیئت مدیره یا یک خورده بالاتر در شرکت های امریکائی میشود وزیر صنایع بود، وزیر دارائی بود، رئیس سازمان برنامه و بودجه بود، وزیر جنگ بود و رئیس صنایع نظامی.

سؤال: چه سالی تاسیس شد؟

تیمسار اردلان: ۱۹۷۲ آنرا تشکیل دادیم.

سؤال: هنوز هم این تاسیسات دائر است؟

تیمسار اردلان: بله، هنوز هم هست، کاری البته انجام نمیده ولی هنوز هم هست. ما همینجوری از هیچ شروع کردیم، بعد علاوه بر اینکه خودش شروع کرد یک کارهای را کرد، شرکت های وابسته بهش اضافه شد، دیگر تقریباً نزدیک های آخر، با احتساب شرکت های وابسته در حدود ۳ هزار تا کارمند داشتیم که اقلاً هشتصد و پنجاه و شش نفرشون تحصیل کرده، از لیسانس به بالا بودند. در حدود ۴۵۰ نفرشون تحصیل کرده خارج بودند و از کارهای که ما شروع کردیم یعنی ماسعی کردیم صنعت را به معنی اصلیش وارد ایران بکنیم، برای اینکه واقعا " قسمت اعظم پول صنعت و قسمت مهم صنعت در طرح و مهندسی صرف میشود و نه در ساخت و تولید آن، بنابراین ما برعکس کلیه شرکتها که در ایران شروع به ساخت میکردند، مثل اتومبیل، مثل تلویزیون و اینها، ما علاوه بر اینکه شروع به ساخت یک مقدار چیزهای علمی کردیم، شروع کردیم هم به " ریسرچ " و تحقیق بنیادی و هم کارهای مهندسی، بنابراین تا این روزهای آخر که به لطف خمینی بهم خورد و همه این اوضاع، ما در حدود ۷ تا پروداکت (Product) داشتیم که اصلاً از نطفه اش در ایران گذاشته شده بود، یعنی تحت لیسانس و اینها نبود. مثل بی سیم، بی سیم توی ماشین، بی سیم دستی چیزهای حفاظتی، مال رمز، مال حفاظت فیزیکی و ضمن این، البته کارهای خیلی " سافیسیتی کیت " هم داشتیم، میکردیم، مثل کاری که روی " لیزر " میکردیم و بعد ساخت موشک هم داشت شروع میشد. موشک انداز را شروع کرده بودیم، خودمون میساختیم ساخت موشک هم تازه شروع شده بود و دو سه تا مشارکت هم با شرکت های خارج داشتیم. مثلاً " با سی بی سی امریکا " ما یک ترمینال کامپیوتر میساختیم که این ترمینال کامپیوتر الان هم در امریکا در همین امریکا فروش رفته و الان هم در امریکا خودشون دارند میفروشند، ولی دیگر آن روابطشان را با ایران بهم زدند.

سؤال: این خیلی جالبه، در این قسمت میخواستم ازتون بپرسم پیش از

اینکه وارد این جزئیات بشم، شما اول که تصمیم گرفتید به نیروی دریایی بروید بورسیه بودید؟ یعنی دولت کار را ...

تیمسار اردلان: نخیر، من شاگرد دانشکده فنی بودم، با بام خرجم را میداد. بعد نیروی دریایی تشکیل شد، من اصولاً "علاقتمند بودم بیا نیروی دریایی، ولی کردم رفتم نیروی دریایی، بعد چون سوابق فنی هم داشتم، رفتم قسمت مهندسی نیروی دریایی.

سؤال: بعد اشتهار کردید که در یک زمان درجه نظامی هم داشتید؟

تیمسار اردلان: بله

سؤال: شما چه درجه‌ای داشتید؟

تیمسار اردلان: من سرگرد بودم که یکبار در حدود ۹ نفر از ما را اعلیحضرت یک‌کعبه زابقول خودشان، میخواستند یک تجربه‌ای در ارتش بکنند. یک سری افسرهای را که از ما خیلی سنشان بالاتر بود تقریباً "همه‌شان را بغیر از فرمانده نیروی بازنشسته کردند، ۹ تا از ما را آوردند مقامهای درجه بالا، مقامهای سرتیپی بهمون دادند، ولی درجه‌اش را البته در حدودش هفت ماه بعدش دادند.

سؤال: چه علتی داشت این کار؟

تیمسار اردلان: والله یک علت ظاهری داشت، یک علت باطنی. علت ظاهری این بود که گفتند یک گزارش از انگلیس‌ها به سفارت انگلیس و از آنجا به وزارت خارجه و از وزارت خارجه به اعلیحضرت رفت که یک‌کعبه از افراد نیروی دریایی که روی یکی از جزایر خلیج بودند، بهشان غذا و آب و اینا نرسیده، آنها هم دور چراغ راهنمای آنجا را با پتو گرفتند و کشتی‌ها رفته‌اند به کمکشان و اعلیحضرت عصبانی بودند که چرا در نیروی دریایی باید یک همچین وضعی وجود داشته باشد.

سؤال: این درجه زمانی بود؟

تیمسار اردلان: فکر میکنم ۱۹۶۹ یا ۷۰ باشد، دقیق یادم نیست، الان باید نگاه کنم، این البته یک دلیلش است. ولی من فکر میکنم دلیل باطنی‌اش اینست که اعلیحضرت در قسمت‌های دیگر مملکت خیلی جوانگرائی کرده بودند. مثلاً "شما میدیدید که پسرهای جوانی با فهم و با شعور، با سابقه و با تحصیلات، ولی مثلاً" میگفتند معاون وزارتخانه و حتی وزیر

شده بودند و در ارتش در آن رده هنوز نبودند، همه بازنسهای بالا بودند. من فکر میکنم اعلیحضرت میخواستند یک امتحانی بکنند، ببینند چطور میشود در ارتش یک مشیت جوان بیآوردند سرکار و کوچکترین نیروئی که وجود داشت نیروی دریائی بود که همین اینکه از لحاظ حجم کوچکتر بود، قابل اداره بود، بفرض اینکه این بچهها اشتباهاتی بکنند، یکی هم اینکه همه ما که در این رده بودیم تحصیلات دانشگاهی خیلی خوب داشتیم، علاوه بر تحصیلات نظامی، تحصیلات خارج داشتیم، تحصیلات دانشگاهی داشتیم، دنیا دیده بودیم، بانیهروهای دریائی دیگر خیلی در تماس بودیم، اینستکه دیدند اینجا میشود این امتحان را کرد و این آزمایش را کردند و یکمرتبه ۹ نفر از ما را، البته باز هم آزمایش نیمه کاره تقریباً کردند، برای اینکه فرمانده نیروی دریائی را نگاه داشتند، از آن بعد هم هر ارد کردند و ماسری جوانها را نگاه داشتند. مثلاً "من آنموقع ۴۰ سالم هم نبود، ۳۹ اینطورها بودم که شدم معاون نیروی دریائی و اصلاً سابقه نداشت در ارتش یک چنین چیزی، دو درجه یکمرتبه به ما اضافه دادند و کردند معاون نیروی دریائی، توی ارتش هم البته خیلی مخالفت هم شد بهمین دلیل هم در ارتش تمام دیگر سعی کردند که نگذارند این سیستم کار بکند، باقی امرای ارتش اینرا یک خطری برای خودشان دیدند، سعی کردند نگذارند این سیستم کار بکند، آخرش هم خوب یک "اسکاندالی" همانطور که میدانید در نیروی دریائی شد و خوشبختانه پرش به ما نگرفت، یعنی آنموقع اصلاً یکسالی بود که از نیروی دریائی آمده بودم بیرون، صنایع الکترونیک را تشکیل داده بودم و "اسکاندالی" هم شد ولی باز هم وقتی عوض کردند، باز هم یکی از بچههای هم سن و سال ما را گذاشتند سرکار، بعدش هم آقای خمینی آمد خط باطل را روی همه اینها کشید.

سؤال: نیروی دریائی را از همان زمان که شما و ۸ نفر دیگر بالا آمدید گسترش دادند؟

تیمسار اردلان: نه، ببینید البته بعد از جنگ، نیروی دریائی بهم خورد، در موقع جنگ بهم خورد، برای اینکه نیروی دریائی تنها پایگاه کوچکی که داشت، آنهم انگلیسها از جنوب که حمله کردند به ایران، تقریباً تمام اینها را یا غرق کردند، یا گرفتند، افسرها را هم یکعده کشتند و نیروی دریائی تقریباً منحل شد، در واقع بعد از جنگ دو مرتبه نیروی دریائی را میخواستند تشکیل بدهند و ما اولین گروهی بودیم که آمدیم و ما را فرستادند انگلستان، بعد همینطور اضافه شد، ولی واقعاً نوسازی نیروی دریائی از ۱۹۶۶ - ۱۹۶۷ شروع شد که ایران شروع کرد

خودش در خرید اسلحه اش دخالت کند، قبل از آن امریکا ئیها هر چه داشتند و میخواستند بماندند، یواش یواش ایران یکخورده پول پیدا کرد، اعتبار بین المللی پیدا کرد و شروع کرد توسعه دادن واحدهاش، نیروی دریائی هم از آنجا آمد، ۱۹۷۰، ۱۹۷۱ که قیمت نفت ارزش پیدا کرد، ۷۲ که قیمت نفت بالا رفت، دیگر این مسئله بیشتر شدت پیدا کرد و پول بیشتر نیروی احساس شد، نیروی دریائی مدرن تر شد، نمیشود بگوئی نوسازی آن از زمانی که ما آمدیم شروع شد، ولی مسلما " از زمانیکه ما آمدیم یک جهش پیدا کرد، آنهم منصفانه، نه فقط بعلت وجود ما، برای اینکه آن موقع یک مرتبه مملکت هم یک تکانی خورد و پولدار شد.

سؤال: یک مقداری راجع به " مدرنیزشن " نوسازی نیروی دریائی می‌توانید توضیح بدهید؟ چه کارها کردند؟

تیمسار اردلان: بله، نیروی دریائی اولین تغییری که پیدا کرد خرید چهارتا کشتی خیلی مدرن که اصلا " طرحشان هم یک طرح جدیدی بود از انگلستان بود، این یک نیروی بخشید به نیروی دریائی، تا قبل از آن ما یک کشتیهای دست دوم از امریکا و اینها میخریدیم، از امریکا و انگلیس میگرفتیم، یا اینکه یک کشتیهای کوچک که امریکا میساختند بماندند که واقعا " ارزشی نداشت، ممکنه مثلا " این یک تغییر هم باین دلیل بود که انگلیسها از خلیج فارس خواستند بکشند بیرون برای اینکه خلائی میخواستند ایجاد نشود، میخواستند یک نیروی دریائی آنجا باشد، آن موقع شروع کرد دولت ایران از انگلستان این چهارتا کشتی را خریدند و در واقع اعتباری بود که دولت انگلیس بصورت قرضه به دولت ایران داد برای خرید این کشتیها.

سؤال: چه نوع کشتیهای بودند؟

تیمسار اردلان: کشتیهای خیلی مدرن، موشک سطح به سطح داشتند، موشک سطح به هوا داشتند، توربین گاز داشتند، واقعا " کوچک نسبتا " بودند ولی کشتیهای خیلی مدرنی بودند و در واقع " پروتوتایپ " کشتیهای بزرگ بعدی بود که انگلیسها و امریکائیها خیلی کشورهای دیگر دنیا ساختند، خود انگلیسها بعد از آنکه اینها را بماند فروختند، شبیه این یکی دوتا بزرگترش را شروع کردند و با یکخورده بزرگتر از آن راه شروع کردند ساختند.

سؤال: که به اینها چه میگویند؟

تیمسار اردلان: والله " فاست میرایل دیسترویر " بهشان میگفتند،

ناوشکن ، اسمشون را ما گذاشته بودیم ناوشکن موشک انداز و این یک تکانی بود که این به همراه " هاورکرافت " هائی که دولت ایران خرید ، یک تکانی به نیروی دریائی داد ، این تکان را داد و همزمان با آن هم دوتا کشتی نسبتاً قدیمی ، ناوشکن قدیمی امریکائی را ما خریدیم و " مدرنا یوز " کردیم در همین امریکا و بردیم و یک تعمیرگاه نسبتاً کوچکی درست کردیم یواش یواش بحرکت افتاد ، تا یکمرتبه دولت ایران پولدار شد ، آنموقع البته دیگروقتی ایران پولدار شد ، من از نیروی دریائی رفته بودم ، صنایع الکترونیک را تشکیل دادم که شاید تشکیل صنایع الکترونیک هم یکی از دلایلش همین پولدار شدن دولت ایران بود . آنوقت نیروی دریائی شروع کرد چهار کشتی خیلی خیلی مدرن از امریکا سفارش داد و کشتیهای پشتیبانی هم از انگلیس سفارش داد و زیر دریائی از آلمان سفارش داد و ناوچه موشک انداز از فرانسه سفارش داد که دیگر واقعاً " یک تکان فوق العاده بود . یک " اسکادرون هاورکرافت " و هلیکوپتر خیلی بزرگ داشت که تقریباً " دردنیابزرگترین " اسکادرون " هلیکوپتروهاورکرافت مخلوط مال ایران بود . آموزش خیلی خوب داشت ، یک سیستم آموزشی و آموزشگاه درجه یک در شمال ایجاد کرد نیروی دریائی واقعاً " یک نیروی مدرن خوبی شده بود ، و بعد از اینکه خمینی هم آمد ، یک ندانم کاریهای از نظر مملکت مثل کارهای دیگرشان ولی الحمدالله که کردند این کار را ، قراردادهاشان را با امریکا و اینها بهم زدند و آن کشتیهای مدرنی که ما خریده بودیم ، الان تو نیروی دریائی امریکا کار میکنند و خیلی هم از آنها راضی اند ، حتی عکسشان را پشت جلد مجله " نیوال اینستیتوت " انداخته بودند و مقایسه کرده بودند با بهترین کشتیهای انگلیس و خود امریکا و روسیه ، این از همه آنها مجهزتر و بهتر است .

سؤال: یعنی به ایران تحویل ندادند؟

تیمسا را ردلان: خیر ندادند ، پولها را گرفتند ولی تحویل ندادند .

سؤال: بخاطر اینکه؟

تیمسا را ردلان: برای اینکه دولت ایران قرارداد را ملغی کرد ، اگر نشسته بود با آنها ، یکی از چیزهاشان همین بود ، مثلاً " این علوی ، تیمسا رعلوی خیلی فشار میآورد به اینها که با ما بهم ننزید این قرارداد را ، یا بنشینید باهاشون مذاکره کنید . اینها یکطرفه بهم زدند ، وقتی یکطرفه بهم زدند آنها هم گفتند خیلی خوب بهم زدید که زدید ، پولهای را که تا حالا گرفته بودند که اکثرش هم بود ، پس ندادند و بضرر مملکت ایران شد ، ولی خوب بنظر من

دادنش دست خمینی همان " تیغ دادن در کف زنگی مست " بود .

سؤال: ولی میگویند از میان نیروها ، نیروی دریائی کمتر گرفتار تصفیه و از بین رفتن شد؟

تیمسار اردلان: بله ، نیروی دریائی یک تشکیلاتی بود که افسرها بیش خیلی تحصیل کرده بودند و درجه دارهای آنها تحصیل کرده بودند .

سؤال: اینها کجا تحصیل کرده بودند؟

تیمسار اردلان: اکثرشان در خارج تحصیل کرده بودند . مثلاً " ما دیگر این هفت ، هشت دوره آخر که آمریکا میفرستادیم تمام این افسرهای ما دوتا لیسانس میگرفتند ، یک لیسانس در امور دریائی ، یک لیسانس در یک رشته دیگری ، مثلاً " فرض کنید مهندسی برق ، مهندسی ساختمان و " دیسیپلین" هایی که در دانشگاههای آمریکا درس میدهند . علاوه بر آن ما کادر درجه داریمان هم همه ، یعنی اکثراً " تحصیل کرده خارج بودند و آمده بودند خارج درس خوانده بودند و این از اول یعنی از زمان رضا شاه چون آن هسته ای هم که از زمان رضا شاه آمده بودند از خارج آمده بودند ، اتمسفر نیروی دریائی ، یک اتمسفر دیگری بود ، اولاً " ما آن روابطی که دریاقی ارتش خشک بود ، بین بالادست و پایین دستها ، مادر نیروی دریائی آن روابط آن جوری را نداشتیم و اگر که یک مقدار از این ، غیر از این تیبی که خدمتتان عرض کردم در نیروی دریائی نیامده بودند ، و بعلمت توسعه سریع که مجبور بود آدمهای مختلف هم بگیرد ، اصلاً " هیچ خبری در نیروی دریائی نمیشد و این علت هم باز کم شد ، این خبرها بیشتر برای آن اشخاصی بود که خارج را دیده بودند ، سطح فکر بالاتر داشتند ، گول آن حرفها را زیاد نمیخوردند . الان هم من مطمئنم شما از همین افسرهای که سرکارند ، ته دلشان بروید بگردید میبینید ۹۹ درصدشان با این سیستمی که هست موافق نیستند ، ولی خوب بالاخره زندگی باید بکنند ، کاری باید بکنند ، اینست دیدیم این " شک " این ضربه ای که بهمه جا وارد شد ، به نیروی دریائی ضربه اش کمتر بود و بیشتر به سایر نیروها . یکی این بود و دومی وجود مدنی و بخصوص علوی در نیروی دریائی بود که آنها حقا " و دردل با این سیستم موافق نبودند ، علوی که اصلاً " با این سیستم مخالف بود اصلاً " از روز اولش هم . حال مدنی اولش بالاخره با جبهه ملیها آمده بود و با آنکه علاقه ای به خمینی نداشت ، شروع کرد به خمینی نزدیک شدن و خودش را نزدیک کردن و اسمش را گذاشت زعیم عالیقدر و اینها . علوی این کارها را هم حتی نکرد ، علوی از اول با آخوندها مخالف بود .

یادم است منشی او برایم تعریف میکرد، آخوندها که میآمدند پیش علوی دوساعت در اتاق انتظار نگاه میداشت آخوندها را قبل از اینکه ببینند و چوبش را هم خورد.

سؤال: الان کجا است؟

تیمسار اردلان: زندان رفت دیگر، الان تازه آزاد شده حیونکی از زندان بقول اینها مورد عفو خمینی قرار گرفته، اینستکه این دونفر نگذاشتند که این ضربه باین نیرو بیاید، چرا که آدمهای منطقی بودند و تحصیل کرده بودند، با سواد بودند و میدانستند که بالاخره فرض کنید افسری در آن زمان بوده، خوب یک روابطی هست و شخص مجبور است یک کارهایی را اطاعت کند و مجبور است که یک کارهایی را بکند، وگرنه که اصلاً اسمش را ارتشش نمیگویند و آن زهر و کینه و نفرت و عقده و اینها را با آن صورت نداشتند، بهمین دودلیل نیروی دریایی کمتر از جاهای دیگر ضربه خورد، ایمن، دودلیل عمده اش بود که کمتر از جاهای دیگر صدمه خورد.

سؤال: از نظر این عدم هماهنگی که بین واحدهای ارتش بود، اشاره ای کردید؟

تیمسار اردلان: من اختلاف معلومات و سطح و دید را اشاره کردم و نمیخواهم توهین بشود به رفقای که در نیروی زمینی و نیروی هوایی بودند، ولی تقصیری هم کسی ندارد، بعلمت سیستم، مثلاً فرض کنید نیروی دریایی تماسش با خارجیها خیلی بیشتر بود، تماسش با خارج بیشتر بود، چون اصلاً ما دانشکده دریایی نداشتیم، تمام افسرهای ما تقریباً تحصیل کرده خارج بودند، حالا اینرا غرب زدگی میخوانید بگوئید یا هر چه بهش بگوئید این حالت در اینها وجود داشت، اینست که این یک روحیه دیگری بود. در درجه دوم میشود نیروی هوایی، آنهم چون مثل نیروی دریایی هم کارش فنی بود و هم تماسش یکخورده بیشتر بود. نیروی زمینی چون بیشتر در داخل خودش بزرگ شده بود، اینستکه این تماس را کمتر داشت، البته هیچ "بلانکت" نمیشود صحبت کرد، مثلاً "مطمئناً" شما یک افسری پیدا میکنید در نیروی زمینی که از نظر سواد و معلومات و باصلاح آزادی فکری و بلندی فکری با زبون فکری، اصلاً شاید از همه افسرهای نیروی دریایی هم بیشتر باشد، ولی بطور متوسط که ما قیاس کنیم در این سه تان نیرو، اختلاف سطح از این لحاظ قرار داشت. البته آنطرفش را هم بخواهیم بگوئیم اگر نظامیگری را نظامیگری خشک و "دیسیپلین" نظامی با آن صورت که در نظام هست، بخواهیم نگاه کنیم، از آنطرف بالاتر

است، یعنی نیروی زمینی از همه " دیسیپلینه " تراست و بعدنیروی هوایی، بعدهم نیروی دریائی، نوع " دیسیپلینش " هم فرق داشت. اعلیحضرت هم به نیروی دریائی که میآمدند، رفتارشان با نیروی زمینی فرق داشت، خیلی بازتر بودند، یکدفعه هم به یکنفر برگشتند گفتند: اینها زبان خودشان را دارند، بچه های نیروی دریائی زبان خودشان را دارند، خیلی بازتر بودند، صحبت میکردند و اینها و این بنظر من میشود بگوئی— اختلاف بین نیروها بود.

سؤال: عملاً در این جنگ اینها تمام شط العرب را " بلوکه " کردند؟

تیمسار اردلان: من میدانم، اطلاعاتی که از این جنگ به خارج میآید— اطلاعات خیلی ناقصی است، اینقدر نیست که بشود از رویش واقعا " یک برآورد صحیحی کرد، مسلماً " نیروی دریائی ایران از نیروی دریائی عراق بهتر است. تمام واحدهای ارتش، زمینی، دریائی، هوایی، ژاندارمری و همه از نیروهای عراق بهترند. دلیلش هم اینست که می بینیم نیروی ارتش با این روحیه ای که درش ایجاد کرده بودند، با این ضربه ای که بآن خورده بود، با همه اینها دیدیم، در واقع این لاشه ارتش بود که با عراقیها اینطور جنگید و حسابی جنگید، واقعا " افتخار آفرین بود برای ارتش و برای شاه که یک چنین ارتشی را ایجاد کرده بود. خیلیها اشتباه میکنند و این ارتش را بدلیل اتفاقاتی که در ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ بهمن افتاد، ارتش را دست کم میگیرند. این ارتش اگر در مقابل حتی روسیه هم میخواست بایستد، خیلی بهتر میایستاد تا در مقابل آن اتفاقی که در ایران افتاد، اتفاقی که در ایران افتاد در واقع یک حالتی در ارتش بوجود آوردند که ارتش گم شد، یعنی دست و پایش را گم کرده بود، نمیدانست که چکار باید بکند که البته آنهم دلائل بسیار دارد، مثلاً " یکی از دلائلش این بود که یک مرتبه دیدند وجود اعلیحضرت ناپدید شد، یک کسی با اسم بختیار آمدتوی کار که اصلاً " نمیدانیم کیه و چیه. شما که یک عمری دنبال این قطب بودید حالا یک مرتبه آدمی با اسم بختیار میآوردند، میگویند که باید ارتش حرف اینرا گوش کند. داخل ارتش هم هیچ افسری که واقعا " آن، نمیگویم افسر خوب نبوده است، افسرهای خوبی بودند، به تک تک که نگاه میکردی، ولی آن روحیه سلحشوری و دریدگی و اینها که بگوید: بگور پدر همه اینها، من خودم رئیسیم و میگویم وتوی سر همه هم میزنم، یک همچو روحیه ای نبود، تمام ارتش منتظر این بود که اعلیحضرت یک کارتی از جیبش درآورد، یک ورقی درآورد، همه اوضاع را برگرداند، همه همینطور نشسته بودند منتظر آن بودند. اگر یکی از افسرهای فرض کنید زمان رضا شاه مثل سپهدا حمیدی بود این مسئله را یکجور دیگر حل میکرد، برای اینکه اینطور بزرگ شده بود. اینها همه خیلی آقا و متین و منطقی و سیستماتیک بزرگ شده بودند

وروحیه با اصطلاح وحشیگری و جنگ آوری یکخوره تویشان نبود که یکمرتبه بگویند چه آقا، چه بساطیه، بزن همه را بریز بیرون، اینکه گم هم شده بودند ————
نمیدانستند چکا ربکنند.

سؤال: چرا؟ چرا دستوری نرسید به ایشان؟

تیمسار اردلان: همینطور یواش یواش اینجوری شد، خانم ببینید نه تنها در ارتش بود، در تمام مملکت همه خیال میکردند که این اوضاع همینطور میماند، فقط شاه میروید، حالا کی این روحیه را در همه تقویت کرد، شاید وجود جبهه ملی باعث این شده که ملت خیال کنند که این "فرانتی" که میگویند اینها، حالا آقای بازرگان را مثلاً فرض کنید آقای سنجابی، آقای سنجابی و آقای بازرگان فرق زیادی با آقایان "ایکس" و "ایگرگی" که قبلاً بودند ندارند، حتی اینها آن موقع هم دلشان میخواست بیآیند سرکار، مثلاً سه چهار دفعه هم با اعلیحضرت تماس گرفتند که بدهید ما اوضاع را بگردانیم برای شما، هیچکس فکر نمیکرد، هیچکس نمیدانست که زیرا این جریان، جریان این ملاحا با این صورت برقرار است، حتی خود مثلاً "جبهه ملی" ها و نهضت آزادی و اینها هم نمیدانستند که یک چنین چیزی برقرار است، همه شل گرفتند، شما اگر یادتان باشد نمیدانم ایران بودید یا نبودید، بعد از انقلاب هم دو روز اول همینطور باشگاه شاهنشاهی مینشستند با هم چای میخوردند، نهاری میخوردند، انگار اوضاع هیچ تغییری نکرده، فقط شاه رفته، حالا مثلاً آقای بازرگان آمده، آقای خمینی آمده، یک مقدار هم خود خمینی ملت را من فکر نمیکنم گول زد، ولی خوب ملت این برداشت را از او داشته که او کاری نخواهد کرد، گفت من یک ملاحظه‌م، یا میروم مینشینم.

سؤال: خود شاه چرا شل داد؟

تیمسار اردلان: والله خود شاه بنظر من خیلی مشکل است قضاوت کردن که چرا اینجور شد. دو سه تا دلیل ممکن است داشته باشد، بنظر من یکی خاطر جمعی زیادی است. شاه خیال میکرد که ملت واقعا زوری هست، این ملت با او است و میگفت تا من این ملت را دارم غمی ندارم، حالا صد نفرشان هم این کار بکنند، این را خودش داشت. یکی دیگر شاید همان مریضی شان یکخوره با اصطلاح حالتشان را از دست داده بود، یکی اینکه بالاخره بعد از ۳۷ سال یک کمی تنبل شده بود در این امور آنجور توجه نمیکرد، او هم شاید منتظر بود آمریکا یک ورقی از آستینش بکشد بیرون، او هم شاید منتظر یک همچو چیزی بود. من میگویم یک ترکیبی از همه اینها، ولی اصل ارتش

را اگر نگاه کنید خانم عقیده من اینست که " سوسیپتته " ایران روی چند ستون استوار بود، یک ستون ملاک ها بودند، یک ستون بازاریها بودند، یک ستون اشراف بود و مذهب هم در هر سه تای این ستونها بیک صورتی بود، آن که اشراف هم بود، روضه خوانی می گذاشت، ملاک هم توی دهش روضه خوانی می گذاشت، بازاری هم روز عاشورا یک بساطی راه می انداخت، روز تولد حضرت امیر هم دم دکانش شربت می گذاشت و شربت پخش میکرد. اعلیحضرت آمدند یکی یکی این ستونها را شکستند و جایش هم چیزی نگذاشتند. ملاکها را آوردند، اول ضربه را به آنها زدند، جایشان هم هیچ چیز نیاوردند. ببینید در روسیه اگر ملاک را از مردم گرفتند، خانم دولت آمد جانشین مالک شد، اما در ایران آمدند ملاک را گرفتند دادند دست یک عده از خود دهاتیا که اصلا نه آن دید، نه آن ورزیدگی، نه آن دست را داشتند اصلا دهاتی نمیدانست از کجا بذر بخرد، اگر قناتش خراب بشود اینرا نمیدانست چه جوری بدهد درست کنند، اینها را همه مالک برایش میکشید. در روسیه جای این آمد، در انقلاب سال ۱۹۱۷ جای این دولت آمد نشست گفت خیلی خوب بذر را من بهتان میدهم، قنات را من درست میکنم، پولها را هم من میگیرم. در ایران آمدیم یک کار نیمبندی کردیم، آنرا برداشتیم قدیمی ها را، جایش چه گذاشتیم، خلا بود بنظر من درست است که زمین را دادیم به پارو دهاتیه، ولی دهاتیا اصلا نمیدانست با این زمین چکار باید بکند، حد اکثر داریم صحبت میکنیم اینکه آن ستون را شکست، بعد آمدستون اشراف را شکست، اصلا اشرافیت و نمیدانم با باور نه داشتند و فلان و اینها یواش یواش در ایران شده بود یک درد سر برای آدم، کمک که نبود هیچ، درد سر هم برای آدم شده بود. بنابراین آن گروه را هم شکست. سوم رفت سراغ بازاریها، یاروتوی بازار آهن وارد میکرد، فلان میکشید همه اینها را گرفت، مثلا داد دست یک آقائی گفت آهن را مثلا تو وارد کن با آنکه هیچ ربطی با آن نداشت، این بود که این شبکه را هم از بین برد. مذهب هم که هیچوقت مذهب اصلی هیچوقت با سلطنت موافقت نداشت. " لیب سرویس " به سلطنت میداده، شاه اسلام پناه میگفته، تازه شاه اسلام پناه یعنی شاهی باشد که در پناه اسلام باشد نه شاهی که برای خودش باشد، آنهم که از اول با سلطنت میانه نداشت، مخصوصا " آخوندهای که خیلی قشری بودند که اصلا " میگفتند شاه نماینده ما باید باشد، بیخودی رفته آنجا نشسته، بهمین دلیل میبینیم در قانون اساسی ایران برای آخوندها یک مقام کاملاً سوائی گذاشته بوده، اینکه آنرا هم هیچوقت نداشت، بنابراین شاه ماند با کی؟ با یک عده " تکنوکرات "، این عده " تکنوکرات " هم بعلمت اینکه اختلافاتی بین بالآوردن آنها بود یعنی من خودم را با شما یکی میدانستم وقتی میدیدم شما از من یک کمی

بالاترید من ناراحتی برایم ایجاد می‌شد، اینستکه اینها با هم همبسته نبودند، علاوه بر اینکه همبسته نبودند قدرت اداره مردم را هم نداشتند، مثلاً ممکن بود یکی یک وزارتخانه را می‌توانست بگرداند ولی پنجاه نفر نمی‌توانست دور خودش جمع کند، اینستکه ریشه‌ای نداشتند، قدرت اداره شان هم از کی می‌آمد، از شاه می‌آمد، یعنی اینها با اسم شاه بود که اگر یک طرحی را می‌خواستند در وزارت دارائی یا اقتصاد پیاده کنند، پیاده می‌شد و نه به ضرب فهم و چیزشان، اینستکه این "تکنوکرات" هائی هم که دنبال شاه بودند، اینها اولاً نفوذی در مردم نداشتند، ثانیاً "باهم متحد نبودند، ثالثاً "یواش یواش بعضی هایشان می‌گفتند که خوب با باجان شاه نباشد، نباشد، ما ایم که داریم مملکت را میگردانیم، حالا شاه نباشد رئیس جمهور باشد، با زهم ما مملکت را میگردانیم، همین اشتباه را خانم! جبهه ملی کرد، جبهه ملی خیال میکرد، یا همین نهضت آزادی مال بازرگان و اینها خیال میکردند که خیلی خوب چون آقای مثلاً" فرض کن حسنعلی مهران وزارت دارائی را میگرداند، من که فکر میکنم سابقه‌ام در وزارت دارائی بیشتر است من هم میتوانم بگردانم، نمیدانست آن حسن مهران بزور شاه وزارت دارائی را میگرداند، نه فقط، درسته که سواد هم داشت خیلی هم فهمیده بود، واقعاً "هم درجه یک بود، ولی بزور شاه بود که با آن سن و سالش می‌آمد مینشست، آدمهای پنجاه ساله، شصت ساله از او تبعیض میکردند، این یکی آمد دید با حرف و منطق و اینها با یکدیگر رکنده کسی هم حرف و منطق گوش نمیکرد، لهذا دیدند هیچکدامشان نمیتوانند اداره کنند، نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد ملاحظه که زور را داشتند آمدند بالا.

سؤال: شما چند وقت معاون نیروی دریائی بودید؟

تیمسار اردلان: من در حدود چهار سال از ۶۸ تا ۷۲ تقریباً "چهار سال معاون نیروی دریائی بودم.

سؤال: آنوقت شما این روابط را با آنها تیکه زبردستان بودند چطور احساس میکردید؟

تیمسار اردلان: نیروی دریائی اصلاً "یک وضع دیگری بود. ما مثل یک خانواده همدیگر را اداره میکردیم، هیچ‌ما مسئله‌ای، چیزی نداشتیم، آخر سر هم که میدانید این جور خوب در آمد برای همین بود که نسبتاً "مانند یک محیط فامیلی بود.

سؤال: چرا آمدید بیرون؟

تیمسار اردلان: من از نیروی دریائی نیآمد بیرون، عرض کردم در ۱۹۷۲ وقتیکه این چیزتشکیل شد میخواستندهمچه کاری را بکنند، خوب توی ارتش گشتندویکنفرراخواستندپیداکنند، منم تحصیلات دانشگاهی در این رشته داشتم، هم استاد دانشگاه بودم، پلی تکنیک تهران درس میدادم، کتاب درموردالکترونیک چاپ کردم، هم خوب سابقه تاحدودی در ارتش داشتم و اینها این شده من را برای اینکار انتخاب کردند.

سؤال: کی میخواست بروید؟

تیمسار اردلان: والله راستش را بخواهید تا امروز من فکر میکنم یک مخلوطی بود از خواستن یک عده ای من را در یک جا های و خواستن یک عده ای من را در یک جا های دیگر، یک مخلوطی در این حدود، من واقعا " درست هم نمیدانم که کی من را خواسته، البته یکخورده هم که من را کمک کرد این بود که من در قسمتهای غیرنظامی مملکت هم در صنایع و اینها آشنا داشتم، همینطور بعلت درس دادم در دانشگاه و روابطم در خارج، صنعت مملکت هم تا حدودی من را میشناخت، چون آقای نجمآبادی وزیر صنایع بود، خوب همکلاس قدیمی من بود و رفیق من بود، اینهم شاید مثلاً آنوقت معاون وزارت صنایع بود، اینهم شاید کمی در آنمورد کرده باشد، ولی من توی نیروی دریائی بودم، من درجه سپهبدیم را هم در نیروی دریائی در همین شغل مدیریت صنایع گرفتم که ضمن اینکه من مدیر عامل صنایع الکترونیک بودم افسر ارتش هم بودم.

سؤال: فکرایجاد صنایع الکترونیک چطور بود؟

تیمسار اردلان: واله فکرایجاد صنایع الکترونیک را من خودم آوردم، برا اینکه آن کاری که اینها از من میخواستند این بود که بیآیم این خارجیها که دارند مثلاً در نیروی هوائی " دپو " میگذارند، یا مثلاً در فلانجا میخواستند بگذارند من کارهای اینها را یکخورده نظارتی بکنم، من دیدم این کار واقعا " کاری نیست که دلم بچسبد بهش و چون تحصیلات در الکترونیک داشتم، امریکا را دیده بودم، با صنایع امریکا کار کرده بودم، دلم میخواست که یک همچو صنعتی توی ایرون درست کنیم، اگر بود صنعت الکترونیک در ایران، در حدود ساخت تلویزیون و نمیدانم را دیوترانزیستور و اینها، ولی در حدود " سافستیکیتد " نبودش، بنا بر این من این شانس را گرفتم و خودم این " چارتر " را نوشتم و فرستادم پهلوی اعلیحضرت، که مایک همچو صنعتی در ایران درست کنیم و اگر قرار است یک کمپانی خارجی بیآید کار کند، بیآید با این شریک شود، نه شریک پولی، البته بیآید

هم آهنگ کند کار خودش را با این. اعلی حضرت هم اینرا پسندید و اول کاری هم که کردم رفتن به جنگ شرکتهای خارجی. مثلا " یک شرکت خارجی بود ۱۶ ملیون دلار قرارداد با نیروی هوایی داشت، گفتم من این قرارداد را بهم میزنم بایستی یک مقدار ریش را بدهید من خودم توی ایران بسازم. یک ملیون از آن قرارداد را گرفتم که توی ایران من میساختم تحویل شرکت امریکائی میدادم و او تحویل ایران میداد. از این راه شروع کردم و یواش یواش " کانفیدنس " اعتماد جلب کردم بطوریکه من خیلی کارهایم خارج از نیروی دریائی بود، مثلا " تمام راههای ایران را ما برای وزارت راه سیستم مخابراتی گذاشتیم، ما گذاشتیم، داشتیم با شرکت نفت همین کار را میکردیم، اینستکه ما فقط به ارتش نچسبیده بودیم، حتی مثلا " در سطح مملکت کار الکترونیک را یکخورد به بالاتر از تلویزیون که " سافستیکیته " بود ما شروع کردیم انجام دادن.

سؤال: آنوقت چه کارهای دیگر میکردید جز مخابرات؟

تیمسار اردلان: ما اولاً " یک مقدار زیادی تحقیقات میکردیم. تحقیقات را البته ما " دایرکت " میکردیم، یعنی هدایت میکردیم، نه ما نندا این تحقیقات در محیط دانشگاه، ما با دانشگاه هم این بحث را داشتیم، اگر ما میخواستیم آنموقع کار تحقیقاتیمان را پایا دنبال خارجیا برویم همیشه عقب بودیم، ما بایست سه چهار تا ناحیه را پیدا کنیم و روی آنها تحقیق کنیم، ما هم سه چهار ناحیه را پیدا کرده بودیم، روی آنها تحقیق میکردیم. مثلا " فرض کنید کار بالیزر را ما میکردیم، بعضی " اپلیکیشن " های لیزر را، نه اینکه بخواهیم برویم یک لیزر نوع جدیدی کشف کنیم برای اینکه این واقعا " از حدود اختیارات ما خارج بود، ولی " اپلیکیشن " لیزر، کار برد لیزر، ما یک مقدار زیادی روی آن کار میکردیم. " فایبر آپتیکس " مقدار زیادی روی کار برد آن، نه اینکه ساخت " فایبر آپتیکس "، برای اینکه ما هر چه هم که خوب کار میکردیم بخوبی آنها نمیتوانستیم و خیلی عقب بودیم، ولی در کار بردش شروع میکردیم به کار. یک مقدار تحقیقات در این رشته بود، یک مقدار مهندسی میکردیم مثلا " ما طرح بی سیمان را خودمان ساختیم. سیستم، کار سیستم، نه کار " ایکوئپمنت "، کار سیستم را خودمان میکردیم، یک مقدار از این لحاظ کار کردیم. بعد ما رشته های مختلف داشتیم، در خود صنایع الکترونیک ما رشته مخابرات داشتیم که کارهای مخابراتی میکرد، هم دستگاه میساخت هم سیستم مخابراتی پیاده میکرد، یک قسمت تعمیراتی داشتیم که تمام تعمیرات و وسائل الکترونیکی ارتش را ما برایشان سیستمهای تعمیراتی درست میکردیم، میرفتیم آموزش با آنها میدادیم، تعمیرگاه درست میکردیم

بخودشان میدادیم. حتی مثلاً " درجا هائی مثل سنندج یک مقدار صنایع حفاظتی داشتیم میساختیم، برای مثلاً " فرض کنید هم حفاظت سیمهای الکترونیکی که یک پادگان رایایک پالایشگاه رایایک ایستگاه رادیوورا حفاظت کند. هم این وهم اینکه دستگاه حفاظتی با تلفن رمزی با تلفن و " تله تایپ " و اینها " دیزاین " خودمان بود یعنی کپی سیستمهای خارج نبود، تمام طرح خودمان بود، اینکار را میکردیم. یک مقصدار چیزهای مستقیم میساختیم مثل دستگاههای دید در شب، دوربین هائی که در شب ببینند میساختیم. موشک انداز ضدتانگ را ما میساختیم، نه تنها میساختیم، تعمیر میکردیم، مال تمام ناحیه را یعنی ما مال پاکستان و اینها را هم تعمیر میکردیم، حتی افراد پاکستانی افسرو اینهاشان میآمدند آنجا ما این چیزها را بآنها تعلیمات میدادیم. یک مقدار رایین کارها را میکردیم. یک کارخانه داشتیم که تازه داشت راه میافتاد که ترانزیستور و " اینتگریتد سرکت " و اینها میساخت. یک شرکت " جوینت ونچر " با انگلیسها داشتیم که ماشینهای میساخت برای فرستادن نقشه و کاغذ و اینها توسط تلفن، آن میگویند " پیپی-نگ " بعد شرکت " ایزیران " را داشتیم که در واقع تمام کارهای کامپیوتری ارتش را میکرد. بعد یک شرکت دیگر داشتیم که فقط ترمینال کامپیوتر در ایران میساخت، طرح آن هست یک مقدارش را از کانادا بیجا گرفته بودیم، یک مقدار هم خودش " مادیفای " کرده بود. ترمینال کامپیوتر در ایران میساخت که با اصطلاح ما کامپیوتر از خارج میخریدیم ولی ترمینالش را خودمان میساختیم، این را داشتیم. یک شرکت دیگر داشتیم که واقعا " کمپانی " کنترول دیتا " امریکائی بود که این یک مقدار رایان میگویند " اینتلجنت " کامپیوتر ترمینال. این یک ترمینالی است که یک مقدار کارهای کامپیوتری را میکند، الان توی سیستم " پلی-کو " که اینهمه توی تلویزیون و رادیو تعریف از آن میکنند آن ترمینال ها همه یک چیزی بود که ما با هم این را طرح کردیم و ساختیم و آمدیم پانزده، شانزده تایش را در امریکا فروختیم و داشتیم ساختش را ...

سؤال: یعنی ساخت ایران را در اینجا فروختید؟

تیمسار اردلان: باین صورت ساخت ایران بود، یک تعداد از مهندسهای ما، یک تعداد از مهندسهای آنها در اینجا کار میکردند و میساختند و تازه داشتیم این را ساختش را منتقل میکردیم به شیراز که اوضاع بهم خورد. اینها یک مقدار کارهای بود که ما میکردیم، علاوه بر اینکه ما بعنوان " ادوایزر " بتمام واحدهای ارتش و دولت که میخواست در این زمینه یک کارهای بکند، مثلاً " موقعیکه سازمان برنامه میخواست قمر

مصنوعی روی ایران بگذار دیاسیستم مخابراتی اش را ، مابعد عنوان مشاور هم با اینها کمک میکردیم چون مابچه‌های تحصیل کرده رده بالادراین رشته خیلی داشتیم ، شاید میخواهم بگویم حتی از دانشگاه هم ما بیشتر داشتیم .

سؤال: چند درصد بچه‌ها تون؟

تیمسار اردلان: عرض کردم از جمع سه هزار نفر کارمند که داشتیم ، در حدود ۸۵۰ یا ۸۷۰ نفر آنها لیسانس ببالا بودند که حدود ۴۵۰ نفرشان که در واقع میشود یک ششم یا یک هفتم کل بودند تحصیلات خارج داشتند . الان هم خوشبختانه یا متأسفانه اکثرشان در شرکتهای بزرگ امریکائی کار میکنند با " هیوز " با " وستینگهاوس " با " دیتون " با " جنرل الکتریک " با " جنرال الکتریک " با همه اینها کار میکنند ، شغل‌های خوب دارند ، من میتوانم بگویم که یک دانه‌شان هم نیست که اینجا بیکار باشند ، مرتب کاغذ مینویسند و با هم تماس داریم .

سؤال: سرمایه بزرگ مملکت!

تیمسار اردلان: بله ، بله سرمایه البته آن چیزها نیست که شما میخواهید . اینها اصلاً نه این چیزها را میفهمند ، نه خوششان میآید . مملکت اگر بخواهد صنعتی شود خانم بالاخره از یک جایی باید شروع کند بعد هم وقتی کار میکنند اشتباه تویش هست ، از قدیم میگفتند: دیکتاتور نوشته غلط ندارد . آنوقت یک کاری که من میتوانم بگویم شاید نبایست میکردیم ، آنهم حالا که برمیگردیم ، والان در آن حالت ، اینکه زیاد توسعه کار دادیم و بیکورده هم " اوتاف تاچ " با " کالچر " اکثر مردم بودیم . یعنی آدمهای مثل من مثل شما میآمدیم با هم صحبت میکردیم خوب شما حرف منرا میفهمیدید ، خوش میآمد ، من حرف شما را خوش میآمد ، ایده شما را خوش میآمد ، شما منرا تشویق میکردید ، من شما را تشویق میکردم ، یادمان میرفت که باقی دیگر مردم اصلاً در این مورد چه میگویند ، میفهمند ، نمیفهمند ببینید ما " اوتاف تاچ " بودیم ، یعنی آدمهایی فرض کنید امثال من و شما و این طبقه که بهش میگیم " تکنوکرات " و در ایران شاید مثلاً ده درصد " پاپولیشن " ایران بودند ، ما یادمان رفته بود که آن ۹۰٪ چی چی میگن . چیزی میفهمند ، نمیفهمند ، ما فکر میکردیم چون ما خودمان خوشمان میآید از این عقاید و خوبست ، همه خوششان میآید ، البته اینرا هم حالا آدم مینشیند این فکر را میکند .

سؤال: ولی خوب خیلی هم در آن چند سال پیشرفت کرد مملکت!

تیمسار اردلان: خیلی پیشرفت کرد، ولی من فکر میکنم اگر یک خورده یواش تر میرفتیم و عمقی تر میرفتیم شاید باین مسئله دچار نمیشدیم، شایدها، شاید.

سؤال: آنجا هم آموزش کامپیوتری و نظامی میدادید در شیراز؟

تیمسار اردلان: نظامی که نه، البته قسمت کامپیوترمان که "ایزیران" بود تهران بود. مابله، بتمام واحدها چه ارتشی، چه غیر ارتشی که کامپیوتر—رو سیستم کامپیوتر میدادیم آموزش هم بآنها میدادیم، ولی ما آموزشگاه بآنصورت نداشتیم. ما بآنها خیلی ارتباط داشتیم، مخصوصاً "بآنها آموزشگاه آریا مهر" خیلی ارتباط داشتیم. همین آقای دکتر عباس چمران که (نه آن) برادرش او را هم مثل اینکه کشتند، در دانشگاه او را هم با تیر در دانشگاه آریا مهر زدند. ما خیلی مثلاً "با عباس تماس داشتیم، آنموقع من خودم آریا مهر مرتب میرفتم صحبت میکردم. کارمندان را از مهندسهای آنجا میگرفتیم، بآنها سعی میکردیم یک پروژه مشترک پیدا کنیم، با آقای دکتر مصما که در قسمت "تکنیکال لب" آریا مهر کار میکرد ما خیلی هم کمک مالی و هم آنها کمک میکردند، خیلی همکاری میکردیم بآنها، اینستکه کار آموزشی "بیسک" را خودمان انجام میدادیم، آموزش "اپلاید" که برای یک "ایکوئپمنت" بخصوصی لازم است، آنرا ما میدادیم.

سؤال: برای ارتش و یادرواقع تمام؟

تیمسار اردلان: چه ارتش و چه غیر ارتش. هرکس را که ما یک دستگای سیستمی میدادیم آموزش آن سیستم و آموزش آن دستگای ما را میدادیم. ولی کلاس درس عمومی مثلاً "برای الکترونیک آن نمیگذاشتیم، هرچه داشتیم" دایرکت بود، مربوط بود بآن وسیله ای که بآن دستگای ما داده بودیم. مثلاً وزارت راه که ما برایشان سیستم مخابرات را گذاشته بودیم، آموزشش را هم بهش میدادیم.

سؤال: تا چه اندازه، چه درصدی از سیستم مخابرات وزارت راه را انجام دادید؟

تیمسار اردلان: کار مخابرات وزارت راه را تقریباً همه آنرا ما کردیم. تمام آن سیستم را.

سؤال: شهرهای بزرگ یا؟

تیمسار اردلان: نه، ما برای راهها سیستم میگذاشتیم. اینها یک سیستمی میخواستند که فرض کنید وقتی بهمن میآید در راه چالوس، آن ماشین راهداری که از آنجا رد میشد بتواند مستقیم گزارش بدهد و یار رئیس راه بتواند "مونیتور"

بکند ببیند چه خبر شده ، این سیستم را ما برایشان گذاشتیم ، یک سیستم " وی . اچ . اف " گذاشتیم خیلی هم مشکلی بود ، تمام سرکوها " ریختس" گذاشتیم و خیلی کار مشکلی بود ، ولی خوب این را هم باید بگویم که وزارت راه کمک کرد که این کار را ما داد ، خیلی راحت میتوانستند مثل بعضی جاها این کار را بدهند به خارجیها بکنند ، ولی این آقای را داشتند که این کار را ما دادند .

سؤال: از این جور برنامه ها با وزارتخانه ها و دستگاه های دیگر داشتید؟

تیمسار اردلان: بله ، بله برای شرکت های مقدار کارهای حفاظتی میکردیم مثلاً برای پالایشگاه ها سیستم حفاظتی می گذاشتیم . برای وزارت راه ، برای سازمان برنامه در این مورد ما همکاری داشتیم ، برای وزارت کشور داشتیم یک سیستم برای رای گیری می گذاشتیم که رای گیری " اتوماتیک " بکنند و بلافاصله هم بشود رای ها را شمرد . ما یک قسمت بازاریابی داشتیم که نگاه میکرد میدیدتوری مملکت چه خبر میشود و ما سعی میکردیم جای خارجیها را بگیریم ، نگذاریم که خارجی دست روی کاری بیندازد . حتی مثلاً در مورد سیستم مخابراتی کل مملکت هم ما مشاوران بودیم ، برایشان کار مشاوره میکردیم ، واقعاً برقرار کردن آن کار مشکلی بود ، ولی ما هر چه قدرش را میتوانستیم از خارجیها می گرفتیم .

سؤال: خیلی نکته جالبی است ، می خواستم راجع به همین از شما سؤال بکنم ، خیلی جالبه این موضوع (پایان نوار یک آ)
شروع نوار ۱ ب

تیمسار اردلان: مطلب ظریفی است ، خیلی اشخاص هستند مثلاً همین خانم " شولتز " مال کلمبیا ، اینها آمدند ، " نیومن " آمد ایران و لسی " شولتز " نیامد ایران ، ولی بررسی زیاد کردند ، خیلی بررسی کردند در مورد صنعتی کردن ایران و آن روز من با همین خانم " شولتز " هم صحبت میکردم ، ایرادها را گرفتند که اینجوری نمیشود صنعتی شد مثلاً ، اما اگر از آنها بپرسید چطور میشود صنعتی بشود یک مملکت عقب افتاده ای (بله دیگر ما از نظر صنعتی ، یک مملکت عقب افتاده بودیم ، اگر مقایسه کنید با آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی) هیچکدام راه حلی برای اینکار ندارند ، خیلی مشکل است ، ببینید الان اینقدر دنیا پیشرفته است که برای اینکه یک کشور بخواهد برسد به اینها خیلی خیلی کار مشکلی است ، مثلاً ژاپن را مثال میزنم ، مثل اینکه ژاپن تا پریروز هیچ بوده ، نه ژاپن هیچ نبوده ، ژاپن یک کشور صنعتی بوده ، ژاپن یک کشوری است که در زمان جنگ با آمریکا و انگلیس و روسیه جنگ کرد . این فرق دارد با یک کشوری

مثل ما که فرض کنید هنوز اشخاصی در آن هستند که اتومبیل به عمرشان ندیده اند در کشور ما باور کنید اشخاصی هستند که اتومبیل به عمرشان ندیده اند، یعنی توی دهات که بگردید پیدا میکنید کسی که اتومبیل به عمرش ندیده، بنابراین یک همچو کشوری را صنعتی کردن واقعا "هیچ" پترن "برایش نیست، یعنی هیچ کسی یک "بلوپریننت" برایش ندارد که این کشورها را چطور صنعتی کنند. بایست رفت و تجربه کرد. الان مسئله کشورهای دیگری که حالا میخواهند صنعتی بشوند مثلاً "مانند عربستان سعودی، مثل کویت، مثل مصر، مثل اینها که پول را دارند ولی میخواهند صنعتی بشوند، فکر میکنم اشتباهی که میکنند اینست که نمیایند از آدمهایی مثل ماها استفاده کنند، که ما این راه را رفته ایم اشتباه های خود ما را میدانیم، اولین کسی که اقرار کند که اشتباه کردیم خود منم که یکی از قسمت های بزرگ صنعت مملکت را اداره میکردم.

سؤال: چه اشتباهاتی؟

تیمسار اردلان: اشتباه کردیم. مسلماً یکی از اشتباهاتمان این بود که خیلی پریدیم بیک کارهای خیلی بالا. خیلی کارها هم کردیم تا آن کارها را هم نکرده بودیم، این اشتباهها را نکرده بودیم، این کارها را نمیکردیم و نمیفهمیدیم که اشتباه کردیم. فقط بنظر من بایست یک کمی یواشتر میرفتیم یک کمی "کواردینیت" بیشتر میشد، علت اینکه "کواردینیت" نشد در مملکت، این است که مملکت عموماً "اداره" نمیشد، بطریق عمومی اداره نمیشد، بطریق واقعا "یک گروه بخصوصی" و جمع همه در اعلیحضرت اداره میشد. اعلیحضرت هم بیک جایی رسیده بود که واقعا "حرفهای آنها دیگر آنقدری درش تاثیر نداشت، میگویند دوروبری، دور وبری! چه دور وبری؟ هیچ کدام همچو نفوذی که در اعلیحضرت داشته باشند، نداشتند. اعلیحضرت خودش خیلی چیزها را تصمیم میگرفت، حالابیک علتی شاید قبول کرده بود که خودش بیشتر از آنها دیگر میفهمد و شاید اگر بطور متوسط و بخش در تمام رشته ها حساب بکنیم، شاید زیاد هم عوضی فکر نمیکرد. ثانیاً "چون همه آن کسانیکه امور مملکت را اداره میکردند انفراداً" پیش شاه میرفتند و شاه هم خودش یک ستادی نداشت که این چیزها را هم آهنگ کند، مثلاً "قرار بود سازمان برنامه هم آهنگ کند که اینقدر زور نداشت که هم آهنگ بکند، این بود که این چیزها هم آهنگ نمیشد، نه فقط هم آهنگ نمیشد، اغلب ما کارهای هم دیگر را هم یا خنثی میکردیم یا از هم دیگر میزدیدیم. مثلاً "یک مرتبه میآمدیم میدیدیم در وزارت راه اعلانی داده اند توی روزنامه که شوهر بیآید، کامیون باو میدهیم، ماهی سه هزار تومان هم باو میدهیم، همان زمانیکه مثلاً "ما بیک مهندس ماهی سه هزار تومان میدادیم. میرفتی میگفتی که خوب آقا این چه

اعلانی است که کردی ، میگفت خوب بمن گفته اند که این کامیون ترانسپورت را توی مملکت راه بیندازیم ، طرح ترانسپورت را ، طرح ترانسپورت ، کامیون میخواد ، کامیون را وارد کردم ، شوفر بگیرم نمیآید ، باید این حرفها را بزنم تا شوفر بگیرم بیآید ، خوب نگاه میکردی میدیدی از نظر خودش حساب کنی ، او هم بد نمیگوید ، از نظر منم که دارم صنعت الکترونیک درست میکنم ، منم مهندس میخوام ، وقتی یا روبه شوفر میده سه هزار تومان ، من به مهندس چه جوری بدهم مثلاً " پنج هزار تومان ؟ وزارت بهداری میآید میگویی من دکترا میخوام ، وقتی یا رو به مهندس میده پنج هزار تومان ، من به دکترا بدهم مثلاً " دوهزار تومان نمیتوانم که بگیرم برو رفسنجان ، دوهزار تومان هم بگیر .

سؤال: مهندسیهاتان را از داخل ایران مثلاً " از فارغ التحصیل های آریا مهر و ؟

تیمسار اردلان: بله ، بله عرض کردم قبلاً ، مانصف و نصف داشتیم ، ما از داخل می گرفتیم ، از خارج هم می گرفتیم .

سؤال: آنوقت آنها که از داخل می گرفتید برای یک دوره آموزشی می فرستادید؟

تیمسار اردلان: اگر لازم بود بله ، اگر نه ، نه . در ایران دانشگاهان برای کارهایی که میخواستیم زیاد بد نبود ، یک مقدار کار عملی بلد نبودند . کار عملی راه توی ایران با کار دستی اشتباه کرده بودند ، خیال میکردند وقتی ما میگوئیم توی آریا مهر کار عملی بلد نیست ، یعنی سوهان بلد نیست بکشند یا نمیدانم تا موبیل بلد نیست تعمیر کند ، کار عملی مهندسی یعنی طرح سیستم مخابراتی دادن اینها ، هیچجا اینها را در دانشگاه یاد نمیدهند . در آمریکا هم یاد میدهند ، ولی اینها را در ایران هم مهندس خارجی داشتیم ، هم ایرانی داشتیم ، زیر دست اینها یاد می گرفتند ، میآمدند بالا .

سؤال: بودجه شما چقدر بود؟

تیمسار اردلان: واله ، راستش را بخواهید الان بخاطرم دقیقاً " نیست که بودجه ما چقدر بود ، ولی یک مقدار سازمان برنامه کمک میکرد ، یک مقدار دیگر از نظر پروژه هایی که انجام میدادیم ، یعنی ما کارا که انجام میدادیم پول می گرفتیم ، ما کار می کردیم برای وزارت راه ، از آن پول می گرفتیم . مهندسی می کردیم برای وزارت راه ، از او پول می گرفتیم . حتی از نیروی زمینی ، نیروی دریائی ، نیروی هوائی ، از همه اینها پول می گرفتیم .

سؤال: وابسته بودید به ارتش؟

تیمسار اردلان: بله، وابسته بودیم به ارتش ولی معذالک ما مثل یک شرکت مستقل کار میکردیم، برای آنها تیکه کار میکردیم، از آنها پول میگرفتیم. مثل یک شرکت امریکائی بودجه اش را از کجا گیرمیاورد؟ یک مقداری هم دولت بما "سوبسید" میداد، کمک میکرد، فکر نمیکنم بیشتر از سالی مثلاً "پانزده شانزده میلیون تومان بما از این لحاظ کمک میکرد، شاید اینرا هم نمیکرد.

سؤال: آنوقت شما یک مقدار هم مسئول خرید وسایل نظامی بودید؟

تیمسار اردلان: خیر، ما مسئول خرید وسایل نظامی نبودیم. ما مشاوره میکردیم برای کسانی که برای دستگاهائی که وسایل نظامی میخریدند. چون ما واقعا "یک کادرفنی خیلی خوب داشتیم، گاهی اوقات بررسیها را ما برایشان میکردیم، بندرت گاهی میخواستند ما برایشان وسایل میخریدیم، بغیر از کامپیوتر، کامپیوترها را ما مستقیماً "برایشان میخریدیم، میگذاشتیم، ولی بغیر از آن وسایل دیگر رانه، خودشان میخریدند. بعضی وقتها هم که میخواستند، مثلاً "نیروی زمینی میخواست بیسیم بخرد، متخصص میفرستادیم بررسی میکرد که از این چهار تا پنج تا پیشنهاد که آمده، کدام از نظر فنی، کدام از نظر پشتیبانی بهتر است، اینها را ما برایشان بررسی میکردیم.

سؤال: آنوقت تا چند درصد از کار اینها کامپیوتری شده بود؟

تیمسار اردلان: کار ارتش با صورت خیلی زیاد کامپیوتری نشده بود. نیروی هوائی از همه بهتر شده بود که تقریباً "کار" لجستیک "نیروی هوائی همه کامپیوتری شده بود. یعنی تمام سفارش دادنش و خرید قطعات یکدکمی و حسابداری قطعات یکدکی که بآن میگفتند حسابداری فنی، تمام اینها تقریباً "کامپیوتری بود. نیروی هوائی از همه جلوتر بود.

سؤال: نیروی دریائی چطور؟

تیمسار اردلان: نیروی دریائی باین صورت نداشت. آنهم داشت ولی نه، برای نیروی زمینی هم داشتیم درست میکردیم ولی باین صورت نداشت. تنها جائی که واقعا "جا افتاده بود و یک کارهائی میکرد، نیروی هوائی بود، اجبار هم داشت برای اینکه تماسش با نیروی هوائی و نیروی دریائی امریکا بود، بنا بر این مجبور بود یک سیستمی را بکار ببرد که با آنها بخواند. بله، یکی دیگر هم اینکه، خوب اعلیحضرت نیروی هوائی را بیشتر از همه جای اهمیت میدادند، خیلی نیروی هوائی را دوست داشت، خیلی اهمیت میداد.

سؤال: در مورد شرکت صنایع در شیراز اعلیحضرت چه نظری داشتند؟

تیمسار اردلان: خیلی علاقه داشتند، خیلی خیلی علاقه مند بودند. حتی دفعه آخری که آمد شیراز مریض شد فردایش و نتوانست بیاید صنایع ما را بازدید کند.

سؤال: چه زمانی بود؟

تیمسار اردلان: درست یادم نیست الان، پنج ماه شش ماه قبل از انقلاب. تابستان قبل از انقلاب بود، از آنجا رفت کیش، پائیز بود، مثل اینکه سه دره حال پنج شش ماه فکر نمیکنم بیشتر پیش از انقلاب بود که آمد. فردایش فرودگاه من را دیدی کجور مثل اینکه معذرت خواهی میکرد که نتوانسته بود بیاید ببیند. خیلی دوست داشت، خیلی دوست داشت، البته یک دفعه بیشتر نیاید مبادا زدید، ولی آن دفعه هم که آمد آنقدر خوش آمد که برگشت گفت: اینجا سطحش از همه جا بالاتر است، در یک سطح دیگری قرار دارد. هر که آمده بود "ایمپرسد" شده بود، خود آقای مجیدی آمد، میگفت آدم در را که باز میکند میاید تو، خیال میکند امریکا رفته.

سؤال: و در عرض یک مدت کوتاهی این درست شد؟

تیمسار اردلان: بله، بله در عرض یک مدت کوتاهی من وسکرترم از نیروی دریائی رفتیم اینکار را شروع کردیم. بچه های خیلی خوب داشتیم و نظامی هم نبودند، یعنی ۹۹/۹ درصد غیرنظامی بودند، فقط من و دو نفر دیگر بودیم که نظامی بودیم و هر سه ما هم مهندس الکترونیک بودیم، بعلاوه نظامیگریمان آنجا نبودیم، بیشتر بعلاوه تخصصمان آنجا بودیم. افراد خارجی اولش ما خیلی داشتیم، بعد یواش یواش ...

سؤال: بیشتر امریکائی بودند؟

تیمسار اردلان: بیشتر امریکائی بودند، اولش که همه خارجی هایمان امریکائی بودند، بعد یواش یواش عقل و شعورمان زیاد شد، دیدیم خوب حالا چرا باید ما به فلان شرکت امریکائی پول بدهیم، او برایمان بگیرد. خودمان از بازار امریکا و انگلیس و اینها میآمدیم آدم میگرفتیم. آخر سری ها ما، فیلیپینی داشتیم، انگلیسی داشتیم، امریکائی داشتیم، آلمانی داشتیم، همه جور، خودمان میرفتیم میگشتیم. اول در حدود ۴۰٪ خارجی داشتیم وقتی شروع کردیم، برای اینکه میدانید صنعت "سافستیکیتد". بود و میبایستی اینطور باشد. آخر سر، روزهای آخر تعداد خارجیها به ۳/۵٪ اینجورها رسیده بود، و ما داشتیم سعی میکردیم که توی خاورمیانه بازار برای خودمان ایجاد کنیم. مثلاً عربستان را،

رئیس تسلیحات عربستان سعودی را آوردیم آنجا خیلی هم خوش آمد، از ترکیه آوردیم دیدند، پاکستان که دیگر خیلی هم یواش یواش خیلی بهشان چیز هم شده بود، آموزش هم بهشان میدادیم. عمان را مثلا" ما بهشان چیز میدادیم برایشان سیستم مینوشتیم، تمرین میکردند. یواش یواش شروع کرده بودیم یکخوردن نفوذ اینجوری هم پیدا کرده بودیم. ولی برگردیم به اصل مطلب، صنعتی شدن خیلی راحت نیست، برای ممالکی که صنعتی نیستند، برای اینکه اینقدر آنها واقعا" قدرتشان زیاد است، مگر یک بمب مثلا" هیدروژنی بیاید تمام اینها را داغون کند، ماها را دست نزند، آنوقت ما شروع کنیم یکخوردن با آن چیزی که داریم جلو برویم. بنابراین واقعا" یک طرح بررسی خیلی عمیق میخواهد و ما در ایران هیچوقت، وقت بررسی نداشتیم. ما در ایران همیشه در حال حرکت بررسی میکردیم، مجبور بودیم، مجبور بودیم در حال حرکت بررسی کنیم و این مشکل بود. من کسی را مقصر نمیدانم در این مورد واقعا"، ولی خوب کار مشکلی بود، بعد هم نگاه کنیم ببینیم مثلا" تجربه های ماچی بسود " ما کزیمم " تجربه ما، تحصیلاتمان بود از خارج، دیگر آیا هیچکدام ما اینجا در آن رئیس یک کارخانه بودیم که حالا رفته بودیم آنجا را بگردانیم؟ نبودیم که.

سؤال: ولی خوب همان تحصیلات با یک مقدار علاقه و شوق که آمیخته شدند در ظرف یک مدت کوتاه خیلی کارها کرد.

تیمسار اردلان: بله، من فکر میکنم که اگر بخوایم جمع بزنیم و مقایسه بکنیم با کشورهای که در ردیف ما بودند، شاید مثلا" کره یا تایوان باین نزدیکیهای ما بودند، باقی دیگر هیچیک به این سطح نبودند. ما واقعا" خوب بودیم. دو سه مسئله هست، مثلا" یکی از چیزهایی که بعضیها بآن اهمیت نمیدهند فهمیدن چیزهایی است که میگذرد، ما در واقع در این مورد خوب شده بودیم یعنی ما میدانستیم که "وات، گوز آن" میدانستیم چی داریم. یک مسئله ای که برایمان پیش میآوردند لااقل مسئله را میتوانستیم بشکافیم، حالا همه آنرا نمیتوانستیم حل بکنیم. مسئله اینکه خارجی نمیتوانست دیگر سرمان کلاه بگذارد، این در ایران دیگر مسلما" حل شده بود. ولی مسئله صنعتی شدن خیلی خیلی مشکل است. چیز ساده ای نیست، برای اینکه صنعت یک " اتمسفر" میخواهد، مسئله یک کارخانه اینجا گذاشتن، یک کارخانه آنجا گذاشتن، یک دانشگاه اینجا گذاشتن، یک دانشگاه آنجا گذاشتن، نیست یک " اتمسفر" میخواهد صنعت، این " اتمسفر" طول میکشد تا واقعا" ایجاد بشود. مردم باید یک مقدار، عموم باید یک مقدار با اصطلاح سطح فرهنگ صنعتیشان بیاید بالا. شما در اینجا نگاه کنید مثلا" یکنفر میرود دبیرستان، بعد دانشکده، این اگر توی ده بوده تراکتور باش را تعمیر کرده، اگر شهر بوده اتومبیل باش را تعمیر کرده، یک " بک گراوندی" در این زمینه

داشته آمده بالا. ولی شما توی ایران می‌بینی آن یاروفارغ التحصیل سال ۶ ریاضی ازرفسنجان، معدل خیلی خوب دارد، می‌رود دانشکده فنی، این اصلاً غریبه است نسبت به فن، میدانید این غریبه است نسبت به فن، طول میکشد تا این در مملکت رسوخ بکند، در تمام عوامل مملکت.

سؤال: در واقع این نسل اولی بوده که اینکار را شروع کرد و اول همیشه این مشکلات خواهد بود.

تیمسار اردلان: بله، بله بخواید توجه بکنیم به آنچه که شد و آن "افورت" که برایش گذاشته شده بود، نه که بگوئیم بهتر از این نمیشد بکنی، ولی اینهم خیلی خوب بود، خیلی خوب بود. بعد هم نگاه کنید قدیم ترین دانشگاه ایران، دانشگاه تهران است مال چند سال پیش، ۱۳۱۱ فکر میکنم تاسیس شد حالا قبل از آن مثلاً بگوئیم دارالفنون و فلان و اینها حساب بکنیم مثلاً میشود سال ۱۳۰۰ که تا حالا مثلاً حساب بکنید ۶ سال "ماکزیم"، شما در هندوستان می‌روید مثلاً می‌بینید دانشگاه هست ۱۵۰ سال عمرش است، درست است؟ این بود که واقعاً ما جوان بودیم و اینکارها را هم کردیم. شما چندتا آدم پیدا میکنید مثلاً در ایران که سه نسلش مهندس بوده است. حالا مثل دیگر بزنم، یک کسی که بابا و بابا بزرگش مهندس بوده اند، چندتا پیدا میکنید؟ با اندازه انگشتی دستتان پیدا نمیکند که دو نسل قبش هم مهندس بوده. خدائیش راه که بگوئیم انتظارچی از این مملکت داریم؟

سؤال: خود شما از یک خانواده خیلی قدیمی محلی بودید؟

تیمسار اردلان: بله، بابای من دو تا پیچ راه نمیتوانست بیچاند، حالا تازه مثلاً بابای من آمده بود خارج و اتومبیل دیده بوده باقی دیگرش را حساب کنید، اسب سوار میشده، دیگر چرا اصلاً به بابا نگاه بکنیم، زمان خود من، من یادم می‌آید وقتی مثلاً ما دزاشیب زندگی میکردیم، تابستانها میرفتیم دزاشیب، زمستانها می‌آمدیم شهر، باگاری اسبها را می‌بردیم شمیران و می‌آوردیم، این دیگر زمان خود من است، منکه الان سنی ندارم ۵۲ سال دارم. زمانیکه ما میرفتیم تابستان شمیران باگاری می‌بردیم، بعد که یک مقداری صنعتی شده بودیم باکامیون می‌بردیم، شما چه انتظاری دارید. موتورچاه، بابای بنده و شما موتورچاه دیده بود؟ ندیده بود.

سؤال: ولی همینها بودند که تشویق میکردند فرزندان برون خارچ؟

تیمسار اردلان: بله، اینرا واقعاً باید ما نگاه بکنیم ببینیم که چی داشتیم از کجا شروع کردیم.

سؤال: شما چندتا خواهر و برادر بودید؟

تیمسار اردلان: ما ۸ تا بودیم، ۴ پسر، ۴ دختر. البته پدر من یک "ویژن" را داشت. دوتا از برادرهای من فوت کرده بودند، دوتا برادر بزرگها، ولی اگر الان زنده بودند، یکی شان ۷۵ یا ۷۶ سال و یکی هشتاد و چند سال داشت. جفتشان از ششم ابتدائی به بعد در خارج درس خوانده بودند، با بام فرستاده بود خارج، برادر کوچک من دکتر است، خود منم خوب ضمن اینکه در ارتش بودم "دیگری" دارم، مهندس. خواهرها هم دوتا شان تحصیل خارج دارند و "پروفشنال" اند، دوتا شان هم "هاوس وایف" اند، چون بزرگتر بودند دیگر، ولی خوب مثلاً "باز هم خواهر بزرگه مدرسه ژاندارک رفته، حالا اینرا نگاه میکنید مثلاً" میگوئید پدر من مثلاً "یک آدمی بوده که وسیله داشته، پول داشته، فلان داشته، ولی وقتی نگاه میکنید میبینید از طبقات پائین هم خیلی بچه ها شان را فرستادند درس بخوانند، با اصطلاح مهندس بشوند، دکتر بشوند.

سؤال: شما فکر میکنید که این مناسبات خانوادگی کمک کرد بشما فرضاً "از نظر مشاغل؟

تیمسار اردلان: نه واله، اینرا ممکنه حالا با ورتان نشود، ولی من میخواهم بگویم که "دایرکتلی" یکنفر از خانواده من سفارش من را در تمام عمراً هیچ جا نکرد، البته "این دایرکتلی" وقتی میشد که آقا من یک جایی کار میکنم میگویند بابت کیه، میگویم فلانی بوده، این شاید تاثیر داشته نه، اینرا واقعا "دروغ نمیشود گفت، ممکنه واقعا" تاثیر داشته ولی "دایرکتلی" نه، حالا برای اینکه مقایسه بکنیم، آدمهایی مثل من بودند که با بشون یک هزارم با با و ننه منم نفوذ و اینها نداشت، بعد هم بالا بودند. واقعا "همینطور بالا آمده بودند.

سؤال: پدرتان با دستگاه نزدیک بود؟

تیمسار اردلان: بله، در زمانیکه رضا شاه رئیس الوزراء بود، پدر من وزیرش بود و هم رضا شاه خیلی پدر من را دوست داشت، هم اعلیحضرت پدر من را خیلی دوست داشت و همیشه هم (البته بیکاری هم کشیده) کار بهش میدادند، همیشه هم مورد لطف دستگاه بوده.

سؤال: در این اواخر که؟

تیمسار اردلان: اواخر هم پدر من سناتور بود، بله نایب رئیس سنا بود و

عموی من هم وزیر دربار بود آخر سر. خانواده من یک خانواده دولتی بودند دیگر، خانواده مایک خانواده‌ای بودند که در دستگاه دولت بودند، تاجر و اینها نبودند، اشرافی بودند که در دستگاه دولت بودند، همه کارمند دولت بودند.

سؤال: هیچ در این جریان‌هایی که شد، پدرتان را بعنوان یکی از رجال قدیم خواستند؟

تیمسار اردلان: بله، پدرم را بردند یک روز، و چهل روز زندان انداختند بله با همان سن زیادش خیلی هم،

سؤال: در چه دوره‌ای؟

تیمسار اردلان: در همین بعد از انقلاب دیگر، بلافاصله بعد از انقلاب و یک سه چهار ماه بعد بردند و چهل روز زندان کردند.

سؤال: قبل از انقلاب هیچوقت اعلیحضرت صحبتی؟

تیمسار اردلان: نه آخر سرها، اول من یاد می‌آید مثلاً "وقتی من شاگرد دبیرستان بودم، ماهی یکدفعه یا هفته‌ای یکدفعه نهار می‌خورد پدر من با اعلیحضرت، مثلاً" ازش می‌پرسید و فلان و اینها، فقط و تنها از بابای من نمی‌پرسید. آخر سر اعلیحضرت رجال قدیمی را دیگر قبول نداشت اصلاً، جدیدی‌ها را هم فکر می‌کرد خوب همان سواد که اون‌ها دارند، خودش هم دارد جدیدی‌ها را هم واقعا "زیاد قبول نداشت. آخر سرها با زهم با پدر من صحبت می‌کرد ولی مثلاً" صحبت که می‌کرد می‌گفت: خوب شکار کجا رفتی؟ چی زدی مثلاً؟ صحبت دیگر نمی‌کرد، نصیحت که مسلماً "دیگر از کسی نمی‌گرفت، ولی صحبت هم خیلی کم می‌کرد با کسی.

سؤال: حتی در آن ماه‌های آخر که با شروع کردند از رجال قدیمی استفاده کردن؟

تیمسار اردلان: موقع آخر پدر من یکدفعه باهاشون صحبت کرد که اعلیحضرت گفته بودند که شما ناراحت نباشید، در دست خودم هست همه چیز. مثلاً "چهار ماه پنج ماه قبل از وقایع، عموی من که وزیر دربار شد، من با عمویم خیلی نزدیک بودم و مرتب با او تماس داشتم، من می‌گفتم مثلاً "اینرا بگو، آنرا بگو، می‌گفت من که می‌گویم، اصلاً" گوش نمیدهد.

سؤال: مثلاً چی می‌گفتند؟